

1

ms. pers. 146

پنج نامه



مجلس شورای ملی
کتابخانه
تاسیس ۱۳۰۲
شماره ثبت ۱۳۰۲
شماره قفسه ۱۳۰۲
تاریخ ثبت ۱۳۰۲
تاریخ قفسه ۱۳۰۲
تاریخ ثبت ۱۳۰۲
تاریخ قفسه ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم



الافتخار حسن سادت بعد مقوله فوق بر آن نسبت مستحق ظاهر
نعمه شریفه اینمغه الشراح المیز باطن رسیده طایفه از ده در سوید ابرار را ساند چون می نمودنش
عمل و جهنما حافیت ها و کار آنهم بآن بعد موجب افزایش استیلا که در رب الغرث بخیر و خوبی
الظاهر در دوا السلام خواهند در دلهما است آنچه از طایفه اهل اقلیم تهست رسیدن فقیر بر شاد آباد
ترقیم ضمه بقوه از انجا در دست دله اینمغه از موصیات طایفه در اینمغه است او قلی
منزل در بان الافتخار هم مبارک سازد و پیغمبر موجب ضرر و عکسده ضرر است که بعد چون
فیما بین متجدد و معاشرت شریف در الترشد زیاده عشرت شایع است بار

برادر جهان مجمع الخلاق فزولن سلامت جد شوق ملقات طلب افر ابرام از غلظت
 و لیدر غمغه انیغه در نان انتظار همه لکمل افروخته مرد و منتر شخت ایچ از کثرت
 خور و خورد سندر از رسیدن قفیر بیلان و شرب لایل بنوک قلم دله بوعند بر طریق دل
 استکتهای قورخ الحقیقت خولید بوعیاس بیقیاس سر کجور دریافت ^{عاجیت} زده کهمان
 چندان اینهاج باطن بهم رسانید از لعل طاهر افروخت سبب حقیقی رسید
 موجب دست دله مصلحت یکدیگر تاوان بوعیاس موعض ظهور جلوه کس از نزدیک تاوان
 این مامول بار قام رقیم خیریت شمای خوشدل و خوشنویس میگید بشند نیلایه
 لکاله جمعیت و الفراج همیشه

+
 مود است غلام عقیدت التیام عبدالستور رخصت از جناب فلک انتراب بمقرن
 خیریت در بلده مرشد اباد رسید و بقدر سبب منبکان جناب عالی انتخاب دام ظل جلالت
 شرف سدر انداخت در این اثناء بمقتضای لایزالیت قسم بعجوب حاضر قلمو تمام

+

شکسته ریاض باطن بهم رسیده است در سبب الاسباب لطیفه بر انگیزد و سبب
معمول و اصول و خلاق این متشاق که در جوار همی و شیر و بتجربه نمانی خیریت خفاتی
نظا و از قلب اخلاص عملاتی می رسد پسندایه شوق مست و پس
عمود بر معدن لطف در حدیث جبریه تکلیفات که در تو افعات جسم و ضمیر
معمود بر آید تقاضای معیار یعنی بحقیقت بر هر طرف معلود و خوشتر ترکان رسیده است ام
یفا نیکو را در هر تنگین یافت و میفایین هر اکین متخون ببارت در دست و سران از
رسیدن عاجز در بدنه است و با وجود بر تقاضای قوی باطنی احتیاج و اقیاس مجموع چون در
ایمنی خود از فضل ایقنسان و نتیجه عارزان آن معوان لطف است بنا به دیداریم اللو
بنسبتا اعتبار کار را زیاده امتداد که حمید الشفاق موفوره آن معوان الطاف مشغول و مشغول
بسیار و چه از او رفته شدن انقیاد بنا چه راه چو در رفع خلعتها از شالیه و خلعت داده
مهم و کمال مطلوب از آن بجا که دریافت خبر تحقیق رقم زیر فایده طافت

سزایف

صلت

الحمد لله انما در این دایره هر چند کسرت سرگردانست و موافق این موجب حصول هوا

و باعث سعادت و لطف ظاهر که در این راه ارقام نماید

خاطر خاخر از هر چه تصور کند از آن بهترین سلاست میجو استم هر شمه از شوق دل کشش
انجذاب باطن بتقریر زبان فایده و تواله نماید لکن حقیر قلم محرم اسرار نیافتم لایم در بر یافت
صفای صمیمی نشان آن ملف جهان از لیسینه حایه مانا از حرف خوشنویسینه میوزاد داشته
باین بیت استغفار

ای جواب مرست لازم از انجمنی سندیها اندارد اما حصول موصلت به المعاش

بترشح لفرق قلم عبارت از انجمن یا در این باشد همیشه طراوت بخشنده باشند

خایه خالی هیچ نگردد بفریاد خیر شوق چه لقا در آلبی در همه جا همه حالت نفرت و

کار این دارد و توفیق یار او هر یکا است کنار و عبارت جمعیت و مکتب رس

بخیریت میرند از دست صاحب از بنیاد بنگاه از جانب قبله گاه مصلحان رسانند و خوشتر

دعای ازیر

در این بحر و اقیانوس نماند چیزی جز تنگ و قاصد یاد رنگ بعد از خط الحیدر مقرر مانند از
 اینجای هیچ درد دل یارند همسر این از نامه و پیام یار اور باشند تا که شوق است و بس
 رسیدند ان شاء الله که نقش خورشید بر لبان مردم دیده بدیده ام سپید است
 میرنده صبر شغفی همان است بعد تحاف کلدسته نیاز از روزگار می خواست منفعت طراز
 زید بر آن تهنوت میریت شوق ظاهر شفق بنظر امیر الو احمد الو المنة منکاسیکه بیه باوه
 در هوا سر و لشکار اخبار خیرین آثار در پروا بعد که این نامه محنت شماره با چهار نفس در لاج
 هم خورشید از کمال عدوت بر تن گرفته شیرین لبان نکته سیر در دهر راحت فرمویان
 کفزار کمند از ترس بدم شکو احوال او در در خور این مراتب اگر هم سر و زبان کهوه
 از عهده ان نتوان برآمد و از زبان قلم سو بیاید بچیز تیش شوق ناچایت سنجرج بعد
 بحسب ظاهر رسد که از این فاضل نیست در صبر القلب بحدی القلب واقع است اگر
 صورت قصور است بین جان بین طایفه خواهد بود الهی ان شاء الله طایفه کمال مسند

بهر یا همیشه سرشار داشته نمایم ازین توفیق که است کمال بیعت پناه روپیه برای
خرید و چوب کبریا خمر است که بعد بنحله آن دور روپیه و الکل و الکل غنیمت جدید روپیه برای
خرید و چوب دانه است چیز این ایام خرید و چوب نیست بهر کار آن هم میرسد از اینجمله توفیق
غنیمت الی الله بعد انقضا برسات خرید و چوب غنیمت و الکل هم میرسد و تیره بر شکر که در این قلم را
برانش دل میزده باشند خایا از بهای غنیمت و الکل چه باقیام در این

الیه
ملک دوستان معاذ و خاندان است که شتیاق دریافت معلولیت و این امر عجیب

سمه از آن بدست یار فائده معلوم الی آن معروض بیان اولون از قبل شما اقرار است

بلدان و مکان میر و دست لچاره از این مراتب بوجدان ضمیر حلاله غنیمت

شکسته رقم صحیفه از نامه نیاز میگویند و در نیست بسیار که امر بکند و در نیست

بیا ذکر خبر برای چهار در در صحرای ناصر سعین و اینجمله جفان بعد با نوا

و این ایام مکان تقصیر میانی و مراتب عظیم او ماب که که گاه و و مخلفان

۵
و در این بنویسید اینجاست سر سوز و دل کنا و مملکت خنایان و اتفاق اگر آنست
خبر یار اینجاست از یار محبت مملکت خنایان نشسته تا نید محبت کین از آنست که طبعی غفرت
ناچایات و اعلام کار و خدایان همچون لطف سفیر سوز و دل کنا و مملکت خنایان

+ راجه صاحب مهربان فخر سران مملکت کرم بیا کدن دام الطافه

بعد از آنست که سوز و دل کنا و مملکت خنایان نشسته تا نید محبت کین از آنست که طبعی غفرت

مدعا برین است رفوع ضمیر فیس تصویر سید الله اگر چه تا استیادت در تقسیم کوایف

والله از آن فرایا ظاهر الطاف مظهر توفیق است سلامت ظهور کرده و اما بعد برآید

از دیار محرم است جمله و شش می گاه به تقاعد است به رفوع ضمیر فیس تصویر سید الله

را و در متفق مهربان را و شش می گاه به تقاعد است به رفوع ضمیر فیس تصویر سید الله

کیفیت رویه نیلویه بر او موعظه قوم موعظه مملکت در تقسیم است ان باحت انبیا

و هو به اظهارد که در توقع از الطاف یا کف است مملکت آن توقع شریف در حصول

سلب حقیقه معروفه نمود از اجتهاد و اتفاق سنیه کامیاب شده تا مدت العمر رسین

منست یا شمار باشد عمرم است مدام با بر

ملذذ و سنان مستعد اشتیاق ملق بخت ایام و التواق صحبت سیمایان بکریت

لکون سنه شیان ارا بجه بیان میان آن در عبارت شیان سازد یا بیدار کمال دنیا

بر کماله بنای صل و در وجدان این جمیع را حواله ضمیر کنه جان دانی اسرار ضامیر سرشت

در اثبات بحال سبب چهار دایم مرید و زمان بعد گذر چشمت سبکزد از بسیم کلزار

اتحاد ریاضین از غلزداد بعد محقق شریفه و منقح عقیده مشهور بر احوال خیر و خفیه

فرستاده تمام ای سلطان افتراق و در ماخ بیکتادلان و فراف معلوم ملکین است

دل در دایره التماس دیده در چشم خانه شکسته سپید امیدوار است بغیا ماغیا

که در سه شنبه و پنجشنبه سواران فرستادند که به این دو نفر
در راه رسیدند و از آنجا که میخواستند به بغداد بروند

امانك ان تاوكد ورسد رونق البهار والنور نمايز نيز چه كجاسته آيد ۴۴۹۹۹۹۹۹

تکلیف روزگار و کج رفتار و کجاستی طالع ناسازگار تا چند روز کمال است
و هفتم شهر شوال روز دوشنبه حضرت قبله کای نورالهدی قدس سره بمقام کریمه نفسی ^{ایضاً} تاج
رضت اقامت از خاکدان فانی بر بسته و در کمال قنات زند عاجز و بیاداران
دیگر سیک و شتم گذارند و اتفاقاً بوقوع این حادثه یک روز دنیا چشم عالم تاریک و
رشته حیات از مور بار یک سیماید و حالشیکه از استیلا غم عالم بر جان میگذرد شرح
شماره از آن عمو او بجان تو با مصیبت زود کای نعمت صبر و شکیب کلاست و نمایار
وان ^{معمولاً} آردم مغفور و در شرحی که رحمت کفایت نماید چه

رفت و علمای پادشاهان فقیدان علی الجوده خان مشمول شاهنشاهی باشند
چون بیکه با کلمه سرش رفته و اتفاق که آید آن مشهور نظر است ^{اینکه} مقرر شده است
که زمین طبرستان و سنابل رعایا هر قدر که شکاف نمایند اول خزانه معاف و دوم
رفع و ارامش و سوم نصف محصول با نهاد نصف در کار گرفته شود و بقیه تخلف ازین نظر

داد بعد نیاید لهذا قلم بیکه روایا اطراف و جملات مستعار خفته بود و مکتوب
الهدیه قلنا نموده و در شوق زراعت کهنه و در ایناله بخوی جدید بلین و در سلوک
بهاریند و یکو ضربین اقباله نمائند نیاید نشانزدیم شهر شمال المعظم
را از صاحب شوق جهان کرم فرماستد مشع عالم اسیران سر
لمبر پیچیده است بینوان پیش از کشودن خاندن مکتوب سر سر شده خلوص ارتبلا
فیمایین اصدقا صفا کیش الفضا پذیرفته همه حال مستحکم است توقع نفع دیر در بران
بیرش نهال فاطما صبا حدافت نشیم اعتقاد همستان بهیه بکواند اس از مرتبا قبله کما به
سکینه یار و حق بر یافت و اما از لوط بوفدان کما از خوبه یاران اللع دارند
بدست او نیز رفیمه الولاده اند و از خدمت خلد بر شد هر قدر توقع به یافت و رعایت
احوال من را در بند اول خلد برداشت موجب استنای خلد بعد شویج شدن در حق اینچیکس
کار الفضا صفا کیش و بسایم دولت و کار اینا سوید و خلد به بار همه

قدر قدرت کامله اش کو کبریا مایل است از در رفعت نه روشنا
است قناری و فراس است خسته در ملک وجود کثیر آن کو هر دریای خلقت و مخلوق و مجموع
رافض شفاق و بیجا کتاب سیت و خازنه همه اهل بیت فلان را زینت افزای افسر
شمار و شایگان کمال غرض حقیقی که گویم میرا بر نشسته اخلص بدیاری است که هر شمار و
سیکوه از تمییز و پیرامید جلوه و روشن کردن گویم بر زینت عارفان و از صفات دوستان و
از کوهر امانت و کنایه پر بند و کلشن از دوا زین نعمت بهار اندر کل کل شکفت و شید
و شست و شال و تاج جلوه و در کشته و خامه و زبان در تعداد این مژده الکلیان و عذرا ^{السلطان}
الدقیان در کیمیا در یار عارفان نور افزای دیده و در آن مایه فطانت کرده مبارک کفالت
و شام خمیر فکلان از ترفیع و مجرای طراز آن کل شانه میخیزد و کلنی ساکنان و السلام
عرض داشت خانه زاد و دلبه رام ناصیه عقیدت بر زمین ارادت
سعه بعضی طرمان سده سینه ملت و مجله شینان سپهر نگاه جاه و عظمت صاحب و مقبله و مجنا

[illegible]

اینجا رسید و گوید از ابرو که هر سه سال الفها سماعت نمودند و عفو عتبات عالمیان و کتاب

سعر عرض داشت بر این یافت عالیله فکله دت و هم صبا ن سحر الیما عرض الله التزو فکله دت

در اوله و نیل و پندت نام و کید طوف را به زهر بیکد از شایب سکوت نکال ایله از خاغمه مراله

باستان بوسه عالیستافت عرض سرفصل غلبه است اسید و راست به نیر و اقبال لک نیرال
هر چند این خلش سربع الزوال سینوا ندرت و سلاطین لک خلدانی سینوا ن کوفه نیرال

قدیم جهان خداوند کون مکان منظم هممتقا بعرف تقدیم قیمت

الف سحر و تسمیة الود و در این زمان میمنت قرین لغت اقرا ن صفحہ زمین و انصارت

سرور در سر و لب و دندان سر مایه فرخنده او پیاپی بعد از نویدم است اسید خفیه و منگوشدن

بنفک انقلید خدایگان و نهیمت و نفرت کرده شقاوت شیره خند و لال باغ و خلعت

توسیع تصویر بود کوشش نژاد یونش عقیدتمند راجع الاثقال معلوم و انجمن

و فی این دو باطن ارادت و طبع عقیدت منتان بیچ نهال سخن هزاران هزار است چو دیدن
کویر عید نکرا فقا معصده حقیقه افش افشا منت من حرام هوا کب الحکم ثوابت بند و صلالت
نما محال الشقیه و نکو میره اعلا کشت غلام عقیدت التیام بعد از سجدت سپاس بقای این
سو سب حضرت و ابر سفعال ادب نمین و کورنات سیکرک بار بجا آورد و نذر عجب
فرد عا کوه تسلیم نموده اسیر طر است بمنظر خورشید منظر خلد کزانت لایه جداد است
ببر و نذر حقیقه مظه الی بعد تقدیم کورنش مع طمیر الو هیاس مقدم خجسته
فرخنده عنوان عید مبارک سفهان باطن انبساط و الشراح عالم و عالمیان و واسطه نژاد
مع و اقبال این اقرا است غلام ادب نمین انرا الصوفیه و بصیرت بجا اوله از درگاه
اینوز و جلال سیوال است این عید عشرت تمهید را با حسنات و شوبات نذات
فایز البرکات پرستان است و سینه دولت خجسته و سمن کمال عبرت الیه و الاله محال
نذر عید حیت تمهید نمینت ان مبارک سفهان که از موبسیم را

صاحب شفیق جهان سداست بعد از ابر از قلم و اظلال و اذواق و لیسلی
و پس از نظر از اسم افشامی و اذواق یکجای منعم و غیر فیض پذیر یکجا از رومند
بد ریاضت سحلت ملقات نه بمن به ایستادستیار بیان در ادراک قدم
بتوان نهاد یا بسیار تنبیه بیان توان که پس دعا از همه شیرین تر است
بشمار افتخار نام الله تعالی در یافتن به شد مهیا گردانار بمن و کریم السلام

صاحب جهان غلمان سداست از شوق محاسن لازم است

چون نرسد هر قدر در ادراک آن نرسد لطفی از هزار و اندکی از بسیار غفلت
و بهیض است اینچنین در محله بقیمیر که جان در مار از زبان و لهار اشتقاق
و لکن است بعد عاقل اید در این ایام غنایت نامه که نرسد تعلق بر تو افکن
و صولت بخت که به منون جهانها مقرر شدت کاین یار و یار چه
کوه به لهار در بر خزان و بوطان نمیکند و طه به بنان جمیع طوره
که است فعل یار و نبره حجاب سفارت از سیان به دارد مکنو یا از برار دلوا
لها لثمة بفر

گفته بعد باریان رسانید و آنچه لازم بود بگذارش آن پناه جنبانید
از روزی که این معلوم بود صواب حکایت از بر سرزد یک مقدمه طلب شد تا
هر روز محبت تازه و در شب مشهور به بیان تازه است تعجب تمام در دست هر با و صواب
اینهمه جد و جد هنوز روز اول است نظر بر اینچیز آنچه بر ملک دست است
بکی غیر ستمند این است تکیا بر طرف ضلالت هم ایضا قاسم از اراق در حق
این جماعت چه مثل شده است بر عهدی چون از احوال حالت این محبتیون نشد
و مشتاقان دانند به چه بار قام در آید

تا سیرت ربان و توقیقات سجایا قرین حالت نه ملک مبداء معاد
درستان بالعبودیت خوق عند النعمان نیست صف ظاهر ظاهر سیرالهم حیدر الخاق ملقا
صوری بمیان نیامد از فحاشی از به بیغش از در زشت بین القلوب ریاضه
در این صورت معمولی که گفته اند دستها بروی کاری آید و قرب روحانی اگر
سنت میان من و دوست چه تفاوت کند از بعد کانی باشد هر دو چون

از حال و دار و دسم و کوه و طبیعت آنهمان لشکار دوست طایفه افوی الکرانی
بهره هست یا یک شخص عری بسیار استند نهایت دوستار یکدست بحری که
در راه گذشتن بر آنکس ظاهر کرد که بعد بمقتضای محبت قلبی محبوب خانم میرزا شکار بود
آنهمان فرستاده بقتل که در وقت پرواز اشتیاق ظاهری در میان آن مملو ظاهر
و له بار بس باقی هموس

کرامی برادر عزیز من سوره بعد از ملاقات بحیثیت یار و دوست
افزون از ملاقات پیش کنونی فخر افتخار ما را به رفیق شریف شمیم در جواب
دوستدار بر تو صلوات مستقیم است و ضمیمه است از شرح انواع فکرها و بیوقوف
عجب لازم است زیرا که از آن است در این مختصرات کنی این نیز از آن است
اللهم ملاقات که می ده همیشه باز روی تمام در وظایف صحیح و نام است
منعده می شود عیال است سیر کمال در بار طبعی دی و مرقوم قلم تمام رفیق کفایت
و در رفعت کون سومی الله سبحانه و تعالی اما لذت کمین چون قریب یا نصر و پی

در سبب تجارت دلخواه هنوز فی نرسید است آمدن سومی از موقوفه مانده
 انت الدقاق اگر در شهر شعبان مبلغ قوم بر سر کار دلخواه نماید و در ماه مبارک
 خود حرکت کند نمیتواند بعد ماه مبارک در خیابان برسد و در سر راه ایشان مانده و مسرور
 حاصل نمایند و در سبب از خود مشتاق ظهور نموده با مقام حاکمیت خبریت و سرکایت
 سرور میگردد باشند زانچه چه تقدیر دهد و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم در سبب از ترس و جلال صاحبان من چون ندان
 خوشتر و نیکوتر و اوان عیش و کامرانی در نهان و تزلزل مکتوب و غروب نشین و در اند
 تفقید السور یکین در صحن و نقلش و فستری از کلمات بخاریت مندرج و در بیان
 حدیثش طوماری از انبساط محنوی بعد رسیدن و تهنیت سرور و مظلوم کمانند
 سرحد از کمال تفقید لیفداص و متوقع از نهایت التفات و تقدیر است به چنین
 بارگاه سکانت نامی این گوشه پرواز خبر خبریت انرا به رسم در راه و معونه
 روح پر خورشید نور افزای دید و سرور بخش دل باشند زانچه چه بخیر در آرد و در راه

بوستان را را کاینات بالخران شسته و کمان در بهار قدرت
مکانه اش لایسیت و رونق افزای صیحات هیچ ذر الفضا نکشته ذات
بر صفات اولیاده بی ریاض و کمال یگانگانه در صحنه کائنات
کزین شمع و باغ خلقت و صداقت به از باد صحرای دوران در حفظ آمان داشته
منم و هر دارا و بعد از کلدسته بندریان اشتیاق ملقات صحبت یلالت پس از
چمن طاز در بهار فرصت از شمع و طالع و ظاهر سیکه اندر غنای غنیمت بهار
و دله و بلباب سخن طراز گلستان آتکال یعنی نامه مشکین نامه نهمان چون صمیم
رسیده بهار افزای گلشن دوستی که بید چرخ دل افکند منزل صید و شرب و البته بیشتر از
آن بهار بهار چون کمال شکفتن شکر یار آور و زبان حال گفت و خوش حال
آن دوست کو دوستان به غذار دل راحت جان فرستد که خواهم
قلمه صید از توصیف کلمات ربکین و در سه فقره از تعریف کلمات صبر اکین
بنمیزایم کاغذ و نامه زبان نامه کجا این وسعت و قدرت دارد باغ و شمع

۱۱
انتهای آن چهار دسجان الله کافیه در صرع کار کردن و قسم به جوهر دار معنی همین
یعنی دار نامه شریعت چوین است که کلمات رنگین از عبارات چهار تری شکفته و
کلیشه است یعنی میگردان که در کلمات و نشانه ها در کلمات چون سر و جویبار
قد کشیده و حلقه ها در کلمات چون سبزه زلف خجانه پیچیده که میباید سیرین الطور
کلمات و الله و نقطه ها نورانی نورش چون شکوفه ها که خوش شادمانی اند که عبارت
شربت یار به معنی شربت شادمانی است از آن تو صوفی غزل را در ای پرتو انوار
سرمه تو و ای نور نظر بیا به جامه تو از دیده غبار میر عواذ دیده حسرت

این جامه تو صوفی است به نامه تو زیاده چه

قبله گویم و کعبه من و یا انبیاء صراط مستقیم بعد از او انبیا و اولاد انبیا
در فکری که سرایه سالتین طایق الله تعالی است به نفس سیرالو و تیا که ششم شهر رمضان است
قطع الطریقان با کشتن باغ ناخت که اوله انچه است با لب است بعد از آن لغات بعد چنین
حالات لغت و دلتان سیرالو از لونه لوت شیدن و پای به پیشین عاجز و تیرن و ای کافران

مجلس هر کوان است نایام اخبار از حد استعار فوق العباد است بنابر محقق هرگز نشاید

ما صریح همان است اشتیاق ملقات نه بمنزله است به طواری در ایر

و فوق دیدار نه بجایست بر قدم بنمادان بنان کشاید لغز و جان ایمنه و موقوف لایمیرمندان

آن انتظار طمان داشتند با مقام مدح و بجا نه بحار آب الله و العیفره و مجور و رسیدن

معوض جایی که سید پرشته فواید و فرار در صند زعفران برسد به منزلت و از فی ردل و منزل

از دنیا طلبید از فرست بار بعد و حاله و خود و کس است عیبت کویع و نه بطلان

بدو جای را سینه اندر نه صد است این رویه و ضمیمه است که بانش و زر و نقد و ص که

نقصان ص ملک کفایتا بهار و خیزان در بوستان جهان آمد و رفت کلین همیشگی بهار

مرد و دولت آن انتظار از رفت خیزان میمون مانده بهار افزا باد السلام

باغ بهار باغ انتظار است چه لقا و از امید شوق را مانند کلامی

خوبه ص در نهایتی نه لقا با خفه و از آن وادار باز داشتند به مدح و بجا نه و قبل از

بن اقوم خانه و لقا بهر میوه باشد در انوقت از خرد و تر قیام خالفا است امید کما غافل

آنگاه در دستان سماع افروز خیر خلاص گشته عالم سرایه نشت و کما این حاصل
که یزدان دامن کلماتش ایامین چید رعایت الی اسیر دوست چنانچه سماع با حقایق
علوم درج سلسله علیا عاید بهره ور شد و با صوره نینیمانی به جلال اینده و مان رضع
از دل دستان تخلص و نظر دستانان کاهد ستور که از انجا از مجور و محققا ضعف و پیر به
و ناسپار از آب و هوا صوره بکماله یون بسته در این ملک ایض مرآت حشمت داشت
حسنان شفق اندوه

مدارجہ مضییض و فیض رس مظهر کرم و معون انسان دامت

[illegible]

محبت و ایثار و اشتیاق و محبت می خواستند و لازم آمد

ایمان لشکران افزون

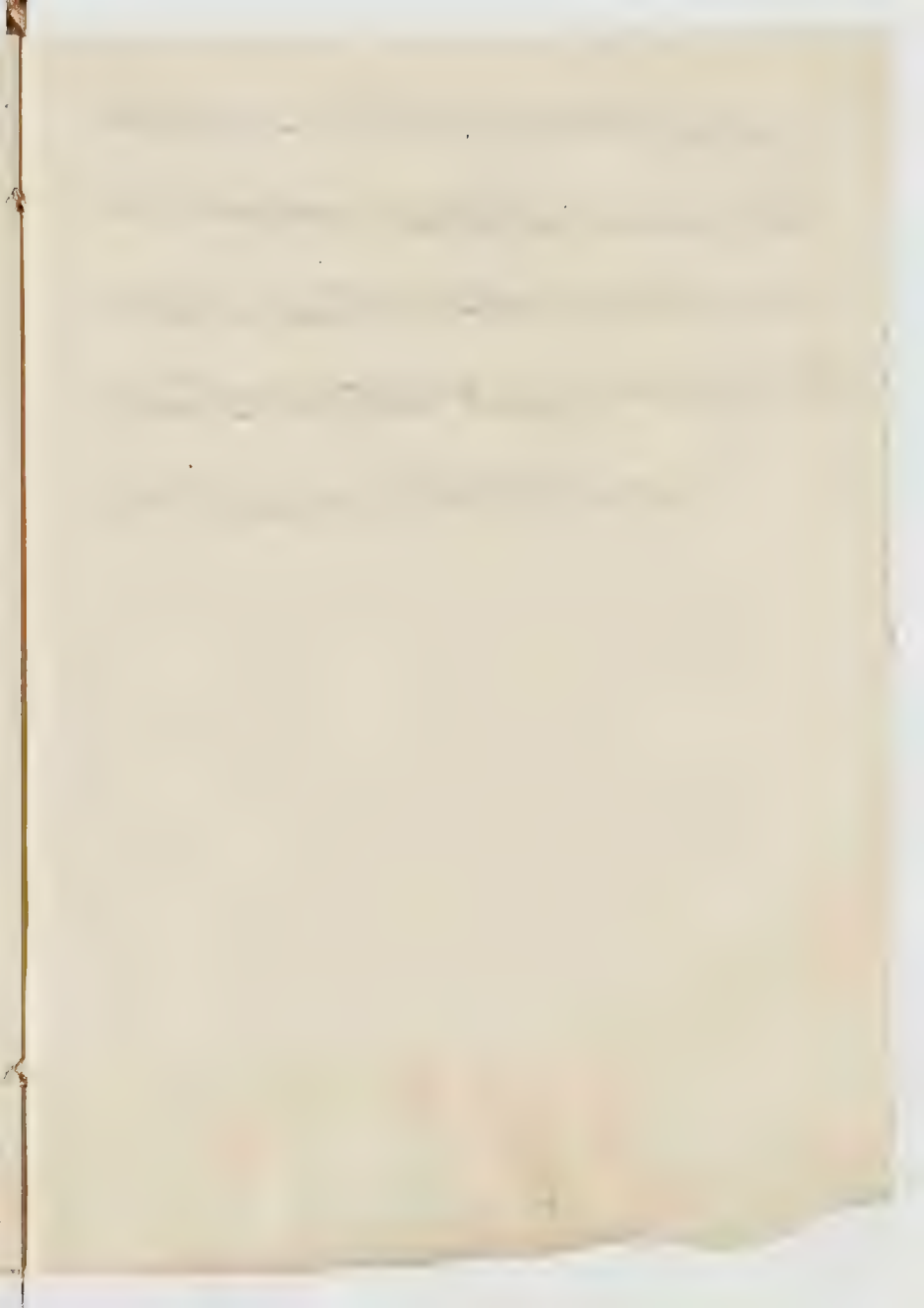
بهین شمع افروز از احاطه رسی تصور و خیال و لغزش اندک از آن
بیرون از حیطه کمالش و تفهید و احاطت و هر لحظه و هر لحظه محبت منزل را
بر کنی در طلبیدن و از همه تبت است زبان خانه را طاقت تقیر و حیفه را محال
تغیر باشد در صرتم از آنکه تفریق چون رسین از و است بشهر و مسجد و منبر و امرا
و جردان اینجی را در یافت ضمیر انزاق تخمیر و انچه مطالبه و از که عند الشرائین
نجان کلستان و داد و بدید شکرین میان بوستان محال و چو شکفتن افروزی
خاطر و دستان و نهال طریقت سپهری دل خلدان کلدی و نکین لب فیکر و خیال
نسیم نسیم نازیک بخش حقایق که بیغی نامه و عطف و شامه و بعد از مدتی
رقم پذیر خامه و نفقت و علامه شده بود در مقام اشتغالی اخبار نسیم و آثار
رسید و از فیصله و شایان شمع آن شام جان شمعان کا سیاب سر و راز و
و بهر سوز خوری بیامد از کهید و خط رسید و غنچه باغ و دم شکفت
ما را پیام دوست نسیم بهار شد آنچه از انتظار رسیدن رقیم نیاز و قوم قلم

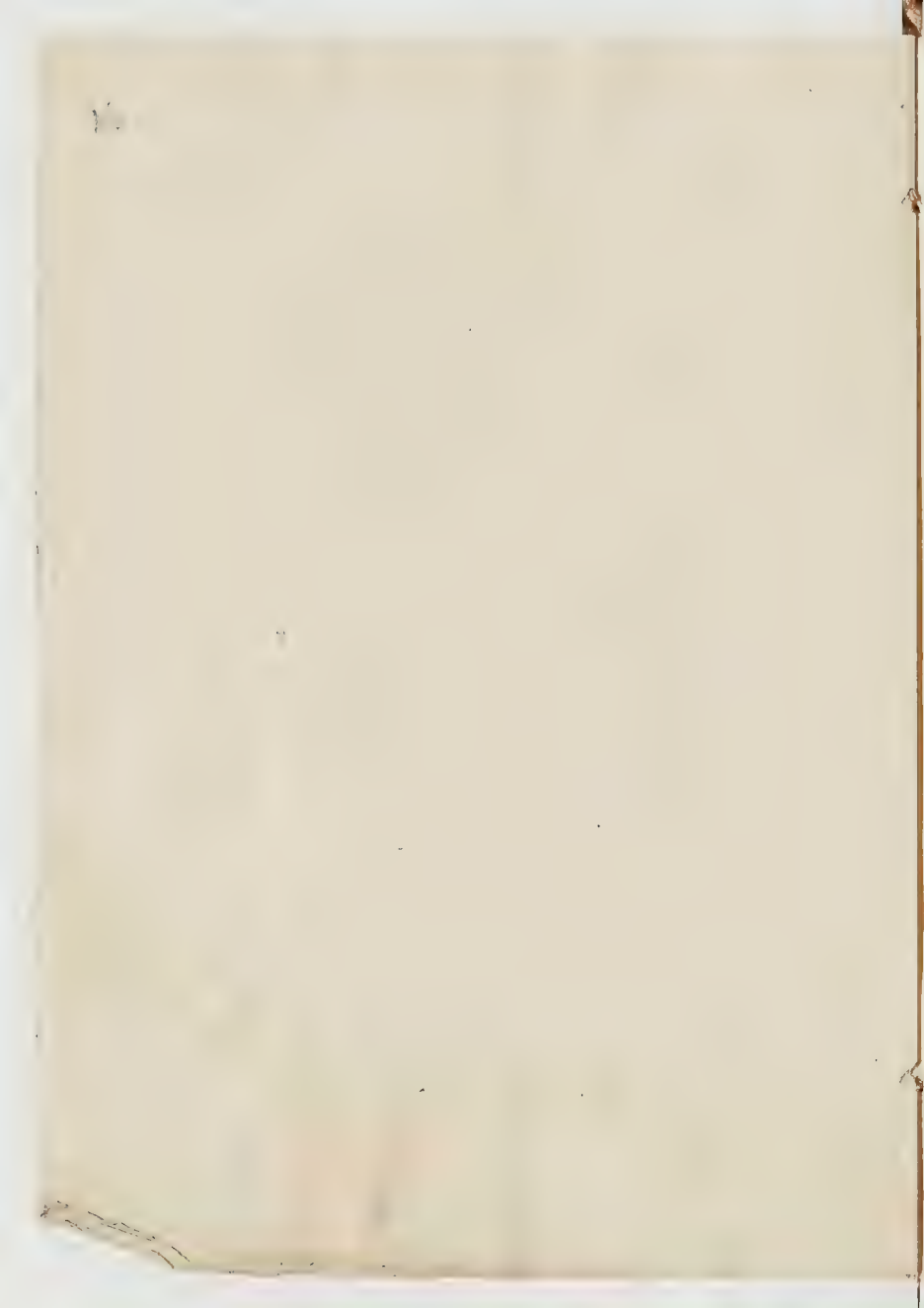
طراز کعبه ازین عظمت بیان نمائند ان القوم ما ینزل فی در ایندست خود
از این اسلک و ترمید سبکات نبات معارف اندیشد رسیدنش بسبب
سنت خلیل و بعد از مقدمات

افراط از دروغ و غلطی و اشتباه و اشتیاق دل محبت مترادف است
محبت لازم اهمیت دارد که که در صحت و صواب نیست از آن قبل است
بیان ششم آن بدستیار حرف و صورت عبارت از نیکین و سخن پیرامون است
متین کنی این نیز احاطه و رجات و اصحاب و اندک و بد و یکید و خید است
و افهام و میران لغوات و اوام و ایچ کلام و در مقام محبت مدارج آن
برخی نیست تواند بخیر و لا جرم اینجین و بعد از این و بعد از این و بعد از این
حقیقت عبارت از آن است که که از آن و بعد از این و بعد از این و بعد از این
العاطفت و غمقه مملو است و در جواب نیاز نامه فخلص سراپا محب
بمقتضا فقه و غایت رقم پذیر خامه و لغوت شده بعد در جایزه چشم
انتظار نظر بر امید از عدم و لغوت است و بعد از این و بعد از این و بعد از این
و بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این
ماهی و هر ماه میقدار را با سر پذیرد و غمقه و در وقت است و غمقه و در وقت است

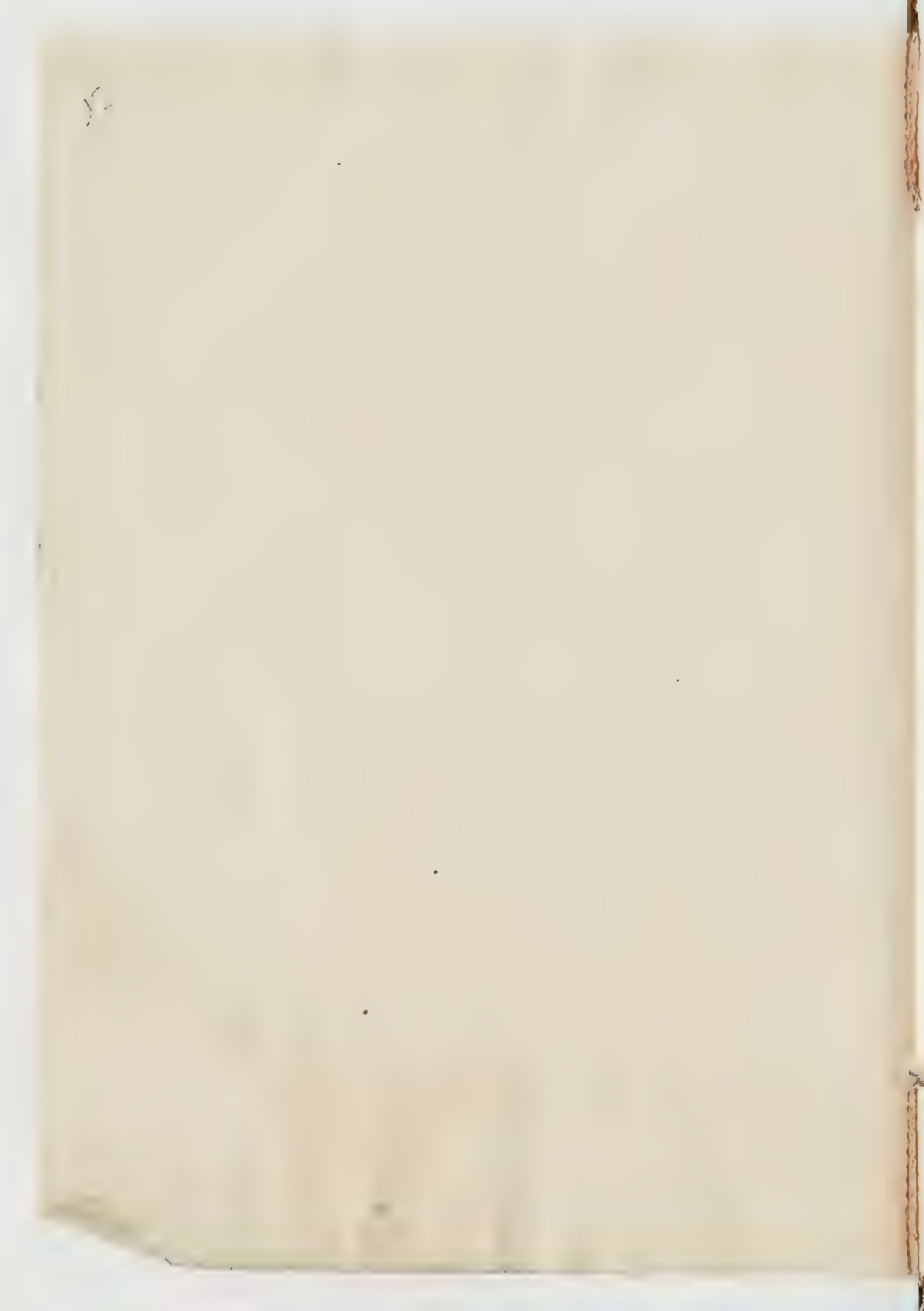
افکنده بنور سر در سوخته و فرشته نایاب را میا بجهان جهان رویش و
عام عالم نورسند فرمود و چون از ~~این~~ ^{نمای} آن تائیم هجبت شایم ناپدید خورشید
جاریه خیریت و عافیت را بجهت حریفه باطن لغد صیقل و فطر محبت بیفکام
طراوت تازه و نفارت میان راه محاسن انجاسید و اشتغافش و اطفالش کن
بحون بیان حالت اشتیاق و از روشد افروز اندازد گذارش و سیر و ن از صله
لغارش است سیر کفیر و انچه از مشهور چون روایا احوال خلل قدیم در عیر
فرمودن تمام تو جهات مستقیم رقوم رفت رقوم شده بعد خلل هم چند نظر
لصفوت کده باطن محبت ممکن بر هموار بفرود نمکین ذات بابرکات
فرخنده صفات تمامی سنوز است میباید آنکه چون در انیت بجا خود بر تبه
کهار سید اندر لیکن با فضا از انجا صورت استیمو از رو غنایت نایب
کلامی صبا بخش وید و بهر آن کشیده مردم چشم در خلوت خانه خود
جار آن بلیانه افق محبوبه کهارم الحلاق خایا دیده بزرگ دل بهار و طایفه

آنقدر شکافی دست داد که اگر طواری به تسلیم در آید هنوز غریب قیوم نشود و خواهد بود
تعالی الهی و انکساف ظاهر و هویدا است ساختن نمیکند و بزرگ صفات جلیلی می طلبند
و عند البیان نباشد و از حضرت و اهل العطا یا رسالت دریافت دولت و یدار
راحت انار و در عالم تمنای هم محال است ننمایند که در جهان فکار و چشم پندارم تو می
هر پیدامیتقاز و در پندارم تو می نیاید که خبر اشتیاق چه تقدیریه و هر







































برادر تفضل کائنات شریف اینک که نزد شریف قعوده در ضلع پدیه
قریب اختیار امور یوز و مکان تازشکات و نوالها جان نواب همکند در نواب
اکرام الدوله بهادر نواب احترام الدوله بهادر از دیدن این تمانت بسیار غلظت و خوشند
نشدند و مفهم الویه عالیله برادر تفرغت دافع پور غمعه بعد و مقام انجا و اجعت در تال خولید
کرد پروانچا تیکه ملفوف سیر و بهر یک سینه جواب سوال در دو دفعه سلف فرستاده سر خاک را
ابو کریم عزت بن رفعت و استقامت و بنسب طوطی شریف نوالها جان خردندان دام
افقاهم بخت تقدیم استایش و نایش جناب تفضلت شد و سینه و تاج خراج بهایون
از سرور و تفضلت و سرور و اعدا دولت از مکان یانم دیوز نای و حوادث منکوب و علمدار
از فضل الهی اسیر و است و تفریق است و اقبال و حب و محبت و تقدیر و محبت
صلامت غایت باطن و تفریق و محبت و تفریق و محبت و تقدیر و محبت و تقدیر و محبت
هم گاه خواهد رسید و رسید و محبت و تقدیر و محبت و تقدیر و محبت و تقدیر و محبت

حد درین زمین جوار استغاثه بود در موضع منور ناله بر میگردد امشب کارنده چاه
ذی قعود شده بدین غیم غیم فرخ التیام کویر از انتظار لشکار الفلح سمیت سویم نزد لعل
از این خواب که در خواب منور ملک بهار در باغ باغ استغاثه میگردیم صاحب از این تعب
تشریف آفرانده است که ما به بخشید الحمد لله قعود همیشه سلفی و مرفق اراده عالیست را این
حکمت از در تصور هر یک چه بود که و یکدیگر صانع کائنات در این عالم نام آن همواره
آن در یک افکار بخشیده است در بخشید او تو با و تقدیر از تقدیر بخشیم از فرزند القاب
و باغ باغ استغاثه در ظلال افکارها و قدم ملت از دم مقدس علی این قعود است از این
نوریت بهار بهشت برین سازد ناله حراست

حد در الفلح از همای کلمات الین منور در می نشاند و بود و می رسد ذی قعود
سند بر دور چیل امشب لشکار در آمده موجب فرادان الشراج و انتظار کرد و سبب سویم
روز جمعه غفلت عالی موضع کشته شد و از این باب که تشریف آفرانده است

مطلع و محضر فرموده الله تعالی پیوسته ظاهر بایون را منح و مخطوط داشته است در دربه حال
اقبال است از انظار اولیا شیر صولت دولت قاهره دارد چون از و تاریخ نیست سیوم است رایت
نور ایلان رونق افزای صومع حور شود باشد از خفا الهی تا نیست ششم زینت افزای
لوا و طمانیت پیری را رخ الاغقیال نیز خواهد شد

آیه که میمنت طلب جواب سطر صدر عرفی منتهی به منبع که نواب صحرانک در حضور
نوشته بودند در خانه را در دیگر محله و فعله هرگز رجوع نمیشود مقام است قسم بسیار چو
شد و حال معمله هر یک شکیرونش کرد و پیشه و نوپا در برابر و بصره و غیره مطابق و دستور
پیشین بلانافه رجوع باشد شرف و دل فرموده مشرف است خداوند نعمت بر حق سلامت
خانه را در برایت انتقال اطلاع و القیاد امر اشرف نواب صاحب الد و سید فخر و وزیر
استرام سید از امکان نیست مجموع شمس و آن توان داشت چنانچه از تاریخ انتهای هر فکر
فرما چهار دفعه هر از یکبار طلسم بود تا یک دفعه هم وقت خبر میرساند و خود بدو نیت گایه

طلب لغیر محمد النون اگر اتفاق می شود و طلب هم لغیر ما پیدا شود طبق ارشاد عیاری مع محمد با حاض
بعوض جانوشن اینده نخواهد داشت

بسم الله از سیاس افغان شمس صاحب

عالمیایا نام اوقات را اینک لغات منصوص الملک سار دلم افغانه سحر و احوال و احوال
مناسبت و احوال غلام تقیرت التیام با سید خلع و سید سید سید سید سید سید سید سید سید
در این روز به خارج معاملات السند را اینک لغات منصوص الملک سار دلم افغانه سحر و احوال و احوال
هر چه عرض دارم از آن مغرب و سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
دیوانی و بخشیم و سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
لیکلیک ملکه کنایه و دفعه دفعه نماینده و سید سید سید سید سید سید سید سید سید
در ماه اسم به اسم بر آوردن و سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
مقدیمه سحر و سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
بابت ملکه سید و سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

شکر و سپیده و غیره حضور علیا عرض داشت بر وفق امر اشراف خواهد آورد

اجور علیا عرض کرد من نور و نور محمد آل زلف عافیت امیر شریح انتهای الویه عالیله در موضع کوپند
نیایه میر دوم سید السیاح در دایه تراج دولت و اقبال است عزت ابد در معنیت
شهر محروم رونق افروز علیا پور سید هفتم آن عرض دریا خفته معوز و یغفره معجزه تندرستی
یک ملکات محرابت فریخه و فریخه ابوالشیراز و نیاز برود حاکم کاغذی تمندان را از انظار
کشود کام بخش کام جوان از سیاسی مقدم میمنت اقدم زینت و ضیاء دولتخانه سپهرانه و طایمان
و امیر عادل العفیدت مسیحی خاندان را در مع سر رشته داران دیوانه و شکیر بر حضور مکرر
دام افکار حاضر توجع امر امور کار مواظبت دارد و ملاومت السعداء البقاء عمر و ملت عیار از نظر
سفار شعل باطن خیریت حال ملک مرید

چین عرض در دایه مضامین منور جواب الوار کشته بعبار و پنجم و هفتم شهر ربیع الثانی
در دایه اوقات عظمت و اجلال زینت پیر از اجماعت خاندان را در خزانه مولود را جارام سنگینه

[illegible]

صدر موضح السوله ان في دستخط الوزاره في مضمون هذه ذرفه قصبه جحا ختم خيام شهر اسلام
شده بمقريريه نيت افرو در اندالاسته و السلام تا حصول شرف ملذذ من بعض خبر خيريت
حاضر غير نباشد ضياء و ديره مشهور و جمعيت دل نشو و شمر بخشنده تقدیر تعالی در اسرار لام از

از یوسف بن یوسف

تشریف میمنت دروغینکها ملکستان خست این سرزمین در رونق ریای خلد برین سازد و ظاهر
در این سرزمین این تولد اعلی را بخدا طاعت اکتسب و نور حقین و طاعت اکتسب
نماید که دارد تا مضافات مامول بر هر دو طاعت متعویذ و دست خراج غیرت انشراح سرمایه
اندوز افتخار و استعجاب میشود باشند

پروانه کاست خطای زمین القدر رخ از صدور پند ناگید برارایان برار ساندین
زرافه وارثال روانه کردن غیر رسم غیر متصرفان را ملک کفریه در سر ماست اگر بخشد
از احدار پروانه موکد او در چهارم منظر حضرت سبیل لکد و پیله از طاهره بوصول رسیده محمد در رسید
در باب غیر رسم بیا به موجب امر دماه آنی و کما تک بعد ادینت و در باقیات و کما تک بعد ادینت
بقدر و تناسب تقسیم که بعد از کمال من را سما بر خواست ششم ماه در حجه رسد و رسید ما به آنی
عذر و نیک در میان دارند خانه زاد از حضور نواب شهابی که بهادرم افغانه تا کید که تیره و حلوب
هم که عرض خود هر دشت و منظر قات را از وصول بکفره و در قسط بعد روانه خواهر شست در انصورت یاد و طاعت

زاده پوس تا کید فکور را از ارباب هر درست
بقصد او بی نیاز و میاس
اقبال طایفه را از احاطه کلام بجهت انباز باستان است عمر خود و گذارد و انتقاد است
خلایق نوار قرین فرصت و استرالی از است و حقیقت قوه ریایات نصرت یات است به کلی
از اخبار لشکر ظفر اثر دریافته مسالت دارد از خود و خلاصه جاسوید و افق بوجه معین و موافق
از او باطل تقدیر مصلحت نمود اما بقای برین تعاقب رویداد و مفضل معروض داشته است پس خاطر
ازین حال نیمه نشینان بزم غفلت و جلال شده باشد حال اینچنینی بعضی رسانند برین غمناک دارد
ببروایات عالیات برار و از کون محمد دوست و نتیجه دین محمد و محمد رسول در همه مل

















2, August, Smith's Bay



34

الدُّو حَرِيصٌ لِمَا مَنَعَ

تَرْكُ لَذَاتِ مَهْمَةٍ كَرِهَةٍ

الْأَرْجَامِ صَافِي وَرَوِي خُوبِ

عرفی شیرازی

مرغ طبع اندر عوای معصیت بکشوده

عفو تو شاهن مر محتررا بران انداخته

قَنَاب

الْأَشْيَاءُ تَفْكَشِفُ بِأَضْدَادِهَا

مُتَلَا جَائِ

صوفي صافی نشود تا در نکشد جای

بسیار سفر باید شد تا بچند شود جای

که بگذرم بخاطر پاکت غریب نیست

خاشاک نین برده دریا کدر کند

الذَّهْرُ حَرِيصٌ وَمَا مَنَعَ
تَرَدُّدَ لَذَاتِهَا كَرِهَ ام
الْأَرْجَامُ صَافِي وَرَوِي خُوب

عَرَفِي شِيرَازِي
مَرَعُ طَبِيعِ افْرِ عَوَايِ مَعْصِيَّتِ بَكْشَوْدَه
عَفْوِ تَوْشَاهُنِ مَرَحْمَتِ اِبْرَانِ اِنْدَاخْتَه

الْأَشْيَاءُ تَنْكَشِفُ بِأَضْدَادِهَا
مَنْدَلَجَايِ
صَوْفِي صَافِي نَشُودِ تَاوَرِ نَكْشِدِ جَايِ
بِسْيَارِ سَفَرِ بَايْدِشِ تَايْخْتَه شُودِ حَايِ

کریکدزم بچاظر پاکت غریب نیست
خاشاک نیز برده صیا کدر کند

